

سهم قمی ها در نظام دیوانی دولت سلجوقی در قرن ششم هجری رسول جعفریان

ذیل نفثه المصدور اثر نجم الدین ابورجای قمی که به گواهی نوشته مصحح بر روی جلد در اواخر قرن ششم هجری تألیف شده، یکی از آثار دبیران و مستوفیان برجسته دوره سلجوقی در تاریخ وزارت و دبیری این دوره مهم از تاریخ ایران است. تنها نسخه برجای مانده از این کتاب، در قاهره یافت شد و نخستین بار دو فرنگی به نام های الن لوثر و شاگردش استفان فرینکس (با مبنا قراردادن این اثر به عنوان رساله دکتری) روی آن کار کردند. در سال ۱۳۶۳ این اثر توسط مرحوم دانش پژوه با نام تاریخ الوزراء چاپ شد. استاد مدرسی که از زمان آشنایی با کتاب در سال ۱۳۵۶ روی آن کار می کرد، چاپی از آن را در سال ۱۳۸۶ و پس از اصلاحات، مجدداً در سال ۱۳۸۸ به چاپ رساند. من خوشوقت بودم که چاپ جدید آن در سری انتشارات کتابخانه مجلس چاپ شد. از همان زمان، از ایشان شنیدم که این اثر، حاوی اطلاعاتی در باره رجال شیعه در قرن ششم است و بنابراین بنده می بایست برای تاریخ تشیع در ایران، آن را مرور می کردم. اکنون توفیق یافتیم تا یک مرور اجمالی بر آن کرده و برخی از آگاهی های آن را در باره عالمان و دبیران شیعه این دوره از آن استخراج و تنظیم کنم. طبعاً از قدیم بر اساس آنچه در کتاب نقض آمده بود، می دانستم که یکی از مسائلی که آن سنی ناصبی که عبدالجلیل نقض را در پاسخ وی نگاشت، مطرح کرده بود، این بود که در دوره سلجوقی ها، دبیران شیعی، در دستگاه دیوانی این دولت نفوذی چشمگیر داشته اند. این مسأله با تتبع هرچه تمامتر در تعلیقات بلند و مفصل و عالی مرحوم محدث ارموی در ضمن دو مجلد، بیشتر آشکار می شود.

و اما اکنون با مطالعه این کتاب که مهم ترین اثر در تاریخ وزارت در بخشی از دوره

ص:۱

سلجوقی است، می توان آن مطلب را پیگیری و در باره آن توضیح داد. تصحیح استادانه دکتر مدرسی که با تواضع تمام روی جلد فقط نوشته اند «رونویسی» و حواشی فاضلانه، در نگارش همین سطور به ما کمک کرده است.

اثر حاضر که تا اینجا از آن به عنوان منبعی برای تاریخ وزارت در دوره سلجوقی یاد کرده ام، صرفاً یک اثر تاریخی نیست، بلکه اصلاً نباید چنین تصور شود، اثری است با نثری عجیب و شگفت، نغز و پر معنا، بدون تعصب، ستایشگر انسانیت و اخلاق و جود و کرم و عدل و انصاف، با شناختی عمیق به ماهیت سیاست و سیاستمداران، درک عمیق از مناسبات سیاسی موجود و مسائل حاشیه ای آن و بسیاری از نکات دی‌گر در حوزه سیاست و اخلاق سیاسی و ادب.

اینها تنها بخشی از ویژگی های نوشته سراسر ادیبانه نجم الدین ابورجای قمی است که در ظاهر کوشیده تا شرح حالی از وزیران بزرگ دولت سلجوقی ارائه دهد، اما در باطن نوعی جامعه شناسی سیاسی از ایران ارائه کرده و ضمن آن فلسفه سیاست و علم سیاست و رفتارهای سیاسی را بهم پیوند زده است.

ابورجا همان طور که از لقبش پیداست، قمی و شیعی است و شیفته عالمان و سادات علوی این روزگار، اما در این کتاب، به «دبیری و ادب و سیاست» کار دارد و باقی مسائل حاشیه است؛ سیاست گویی اصل است، اما این سیاست را در لباس ادب ارائه می دهد. همه تلاش او این است تا معیارهای اخلاقی را اساس سنجش و قضاوت افراد و رفتارهای آنها قرار دهد. وقتی به خجندیان شافعی می رسد می گوید: «نمی دانم شرح مآثر ایشان به کدام عبارت دهم. اگر بزرگی اسلاف ایشان گویم هر کس که در دایره اسلام است بر آن وقوف دارد، و اگر از علم و فضل و افضال گویم، آفتاب را به روشنی وصف کرده باشم» (۲۷۳) جای دیگر هم از خجندیان ستایش دارد: (۳۵۰۶).

ص:۲

تسلط عمیقش بر ادب فارسی و عربی، هم در نگارش و هم در شناخت آثار معاصران، تنها با خواندن چند صفحه از کتاب بدست می آید. عبارات کوتاه و ادیبانه، شاید قدری متکلفانه بنماید، اما اندکی انس، چنان آن را رقیق و نرم و لطیف نشان می دهد که چنان آب روان. بسیاری از جملات کوتاه ارزش ضرب المثل شدن دارد. چنان که مصحح گفته، در این کتاب از تعداد کمتر از انگشتان دست ضرب المثل فارسی استفاده شده، اما آن قدر این متن زیباست، آن اندازه جملات کوتاه، رسا، فصیح و بلیغ است، که تصور می شود گویی کتاب انبانی از ضرب المثل فارسی است، در حالی که حقیقتاً چنین نیست. با این حال،

تمثیل ها و تشبیه ها و استعارات به قدری زیباست که از یک متن پارسی پخته قرن ششمی انتظار می رود. انسان با خواندن در می ماند که این اثر، کتاب ادب است، یا شرح حال، یا سیاست و یا اخلاق. همه اینها هست البته، و اما مهم تر کتاب تاریخ است، تاریخ وزارت از روزگاری که وزارت ارزشی داشت و عمید الملک کندی و نظام الملک طوسی و بسیاری دیگر با قدرت و اہت بر مسند آن می نشستند. شاید هیچ کتابی به این اندازه، در زمینه ادب وزارت به ما آگاهی ندهد، هرچند می دانیم که در باره وزرات در دوره سلجوقی آثار متعددی هست و پژوهشی هم از عباس اقبال.

در حاشیه اینها، اطلاعات تمدنی این اثر نیز زیباست هم مستقیم و هم غیر مستقیم. وقتی از کتابخانه ای در همدان سخن می گوید، بسیار عالی است : «در مسجد عتیق همدان دارالکتبی فرموده است مشحون به انواع کتب علوم، و جامه عروسان و دامادان، و پوشش جنازه مردگان که ببرند و باز آورند، این دارالکتب چون هدهد با قبا و کلاه است. چند رسم بر این دارالکتب فرموده است. در تذهیب و تہذیب آن ید بیضا نموده. هر کس که بر آن رحبه رود، آسایش و سکون و راحت به دل او رسد. پندارد که پای او به گنج فرو رفت. چنان که کهر با کاه رباید این رحبه غم از دل برد. اگر کسی نرہت جای چنان طلب کند،

ص:۳

کتابت به رنج نویسد. مدرسی چون خواجه امام معین الدین پسر جمال الدین ابوالمظفر نشانده است که فضل او چون دم مسیح، مرده جہل را زنده کند و اثر علم او چون نشان گازران بر دیپاچه روزگار باقی ماند ... در این دارالکتب، کاغذ و مداد و قلم و چندان که خواهند مبذول دارند و اگر طالب علمی محتاج باشد و نواله روزگار به رسم او استخوان بود و دانه بخت او بی شیر، صدرصائن الدین او را عیال خویش داند...» (ص ۲۸۵). این نکته را تنها برای آن یاد کردم که بدانیم در این اثر، مطالب دیگری هم هست. همین و بس.

نویسنده در دل دولت سلجوقی می زیسته و به آن علاقه مند است : «دولت سلجوقی چون دندان سوسمار است که هرگز نیفتد ... روزگار دولت سلجوقی تا قیام الساعه رونق و طراوت خواهد داشت». (ص ۳۴۴) جای دیگری هم آن را دولت مبارکه می نامد. این رسم زمانه است که غالب افراد در باره دولت روزگار خود همین اندیشه را دارند و نویسنده ما که ادیبی اسرت فرهیخته، و شیعه مذهب، از دولت سلجوقی که سنی است و حنفی، باز همین

ستایش را دارد. در عالم وی و به خصوص در عرصه دبیری، در دولت سلجوقی، گویا کمتر به مسائل مذهبی توجه می شده است. این مسأله در کتاب النقض به خوبی انعکاس یافته است. آن کسی که مخالف شیعه بوده، از دولت مزبور می نالد که دبیران شیعی همه جا را گرفته اند و از کتاب حاضر بدست می آید که این تصور باید درست باشد. این البته به توانایی ادبی و دبیری ایرانیان به خصوص قمی ها، کاشانی ها، فراهانی ها، اصفهانی ها و نقاط دیگری در منطقه جبل یا عراق عجم باز می گردد.

نویسنده فضایح الروافض می نویسد: در عهد برکیارق (۴۸۷ - ۴۹۸) و سلطان محمد (۴۹۸ - ۵۱۱)، ابوالفضل براوستانی و بوسعدهندوی قمی مستوفی بودند و آن دستاربندان از

ص: ۴

قم وکاشان و آبه چنان متولی بودند بکرد و رفت. ۱. وی همچنین می نویسد: در هیچ روزگار، این قوت را نداشتند که اکنون [میانه قرن ششم] دلیر شده اند و به همه دهان سخن می گویند، زیرا که هیچ سوی نیست از آن ترکان والا پانزده رافضی حاکم اند و در دیوان ها همه ایشان اند و اکنون بعینه چنانست که در عهد مقتدر خلیفه بود. ۲.

مقصود نویسنده فضایح، آن است که در اواخر عهد سلجوقی این نفوذ بسیار بیشتر بوده است، در حالی که در دوره ملکشاه (۴۶۵ - ۴۸۵) سخت گیری هایی می شده است. او می نویسد: در عهد سلطان ماضی محمد ملکشاه، اگر امیری کدخدایی داشتی، رافضی بسی رشوت به دانشمند سنی دادی تا ترک را گفتندی او رافضی نیست، سنی یا حنفی است، اکنون، کدخدایان همه ترکان و حاجب و دربان و مطبخی و فراش بیشتر رافضی اند و بر مذهب رفض مسأله می گویند و شادی می کنند بی بیمی و تقیه ای. ۳.

این نفوذ به قدری بوده است که کارکنان اداری و حتی امور اجرایی رافضی بوده اند. طبعاً استخدام آنها، نمی توانسته بی ارتباط با وجود کادرهای بلند پایه اداری که لزوماً شیعه

۱. نقض، (چاپ محدث ارموی، ۱۳۵۸ش) ص ۸۱

۲. نقض، ص ۷۹. در زمان مقتدر عباسی چندین خاندان شیعی بر امور وزارت مسلط بودند که از آن جمله آل فرات بود.

۳. نقض، ص ۱۱۳

بوده اند، باشد. شیعیان در داخل مجموعه حکومت همه از همدیگر حمایت می کرده اند. نباید غافل بود که این مسائل بیشتر در باره ری که نویسنده فضایح و نیز صاحب نقض در آن می زیسته اند، بوده است.

نویسنده فضایح می نویسد: اگر رافضی را کاری افتد، دست بهم کنند و او را برهاند و اگر حنیفی مذهبی را یا شافعی مذهبی را کاری افتد، دست بهم کنند و خانه اش ببرند و کین ص:۵

دین از وی بکشند.^۱

اما آنچه در این جا یعنی این سطور می مطالعه می کنید، مورد توجه ماست، آگاهی هایی است که وی در باره دبیران شیعی می دهد. گفتنی است که در کتاب نقض که اندکی پیش از این اثر تالیف شده، یعنی حوالی ۵۶۰ نام شماری از دبیران و دیوانیان شیعی به خصوص از اهالی قم برده شده است. بسیاری از اینان که شرح به پارسی و عربی می سروده اند، نامشان در خریده القصر به ه همراه اشعار عربی آنان آمده است. نام شماری دیگر در الفهرست منتجب الدین رازی آمده که حوالی ۶۰۰ تألیف شده است. برخی را هم در مجمع الاداب ابن فوطی می یابیم. با این حال، گنج حاضر، یعنی ذیل نفثه المصدور، اثری است که آگاهی های گرانبها و درجه اولی از این افراد بدست داده و ما را با جهان دبیری و دیوانی و نقش قمی ها در آن و شماری دیگر از رجال شیعه در قرن ششم آشنا می کند.

یکی از بهترین آثاری که می تواند این نفوذ را نشان دهد، و اساسا خود این اثر، اهمیت موقعیت شیعیان جبال را در سازمان اداری این عهد نشان می دهد، کتاب تاریخ الوزراء از نجم الدین ابو رجاء قمی (تهران، ۱۳۶۳) است که آن را در سال ۵۸۴ تألیف کرده است. چاپ محققانه و انتقادی آن در سال ۱۳۸۸ توسط دوست عزیز استاد دانشمند جناب آقای دکتر سید حسین مدرسی طباطبائی عرضه شد که مبنای این نوشتار ناچیز است.

بر اساس شواهدی که خواهد آمد، باید گفت ادبیات حاکم در این کتاب که توسط یک نفر قمی نگاشته شده، اوج تسلط شیعیان را بر ادبیات دبیری و اداری روزگار سلجوقی نشان می دهد. به عبارت دیگر سراسر کتاب ذیل نفثه المصدور، سرشار از تأثیر و نفوذ

شیعیان و علویانی است که در ری و قم نفوذی بس تمام داشته و از ثروت و مکتبی عظیم

ص: ۶

هم برخوردار بوده اند. در اینجا به مواردی از آنچه در کتاب یاد شده آمده، می پردازیم:

یکی از افرادی که از او یاد شده شرف الدین نوشیروان بن خالد از وزاری بزرگ سلجوقی است که رازی در الفهرست او را از عالمان شیعی و «فاضل»^۱ دانسته است.^۲ نویسنده «ذیل نفع المصدور» که سخت به این وزیر باور داشته، مکرر در این کتاب از او یاد کرده است. از جمله در باره این وزیر نوشته است: «شرف الدین نوشیروان اگر چه چیزی به مردم کمتر می داد، به ظلم چیزی نمی ستد ... به تواضع مشهور بود. ابری بود که اگر چه نمی بارید، سایه او خوش می آمد»^۳. و نیز نوشته است: «وزارت شرف الدین نوشروان، صبحی بود که بر ستارگان تافت»^۴. و در نهایت پس از عزل، زندگی آرامی داشت: «از سه وزارت به سلامت بیرون آمد. جز وقت فصد از وی خون ندیدند ... پس از عمیدالملک کندی،^۵ در دولت مبارک سلجوقی، فاضل تر از وی وزیر نبودی»^۶. و جای دیگر نوشته: «در دولت مبارک سلجوقی دو وزیر فاضل بودند: یکی عمیدالملک ابونصر کندی، و یکی شرف الدین نوشروان. و دو وزیر در فضل متوسط بودند، اما شعر پارسی نیکو می گفتند: یکی موید پسر نظام الملک و یکی جلال الدین پسر قوام الدین و سه وزیر، جاهل به غایت بودند، یکی خطیر میبیدی، و یکی عزالملک و یکی شمس الدین ابونجیب.

ص: ۷

خطیر خود به خر معروف بود...»^۷.

^۱. الفهرست رازی، ص ۱۲۷

^۲. ذیل نفع المصدور، ص ۸۱

^۳. ذیل نفع المصدور، ص ۹۹

^۴. ذیل نفع المصدور، ص ۱۰۸

^۵. عمید الملک کندی علائق معتزلی داشت و به دستور نظام الملک کشته شد، چنان ابورجای قمی در همین ذیل نفع المصدور ص ۱۳۹ گوید: نظام الملک را در اول چند خون به ناحق در گردن آمده بود. عمیدالملک کندی را بفرمود تا هلاک کردند. عمید الملک خورشید آسمان مبارک سلجوقی [کذا] بود.

^۶. ذیل نفع المصدور، ص ۱۱۸

^۷. ذیل نفع المصدور، ص ۲۷۸

ابورجا، در باره عالم بزرگ شیعه این دوره ابوالرضا راوندی - عالم و شاعر برجسته شیعی این دوره در کاشان - می نویسد: امیر سید امام ضیاءالدین ابوالرضا راوندی که جهان به فضل و علم او جنت عدن بود و ستارگان فلک، نوبت دار بزرگی او بودند و چشم روزگار به محاسن او روشن شد و فلک دانش پس از آن که از شفق معجر کرده بود، از طلوع خورشید او زینت یافت، چند حضرت شرف الدین (نوشیروان بن خالد وزیر) را تشریف داد... امیر سید امام ضیاءالدین پیش آهنگ کاروان معانی بود، به الماس، خاطر درّ سخن می سفت.^۱

جای دیگری هم از پسر ضیاءالدین ابوالرضا شعری آورده: «امیر سید عزالدین مرتضی پسر امیر سید ضیاءالدین ابوالرضا راوندی در این معنی گفت: ازری جلال الدین بالورزاء / برقاعه و خساسة الشركاء... امیر سید عزالدین را فضل چنان است که گفته اند: مصراع: ما ورث عن کلاله کل فضل. او خنده زد و بدان خنده دهانش پر زر شد. علامه جهان است. نگین عالم به علم او منقش آمد. رفعت درجت او و علو مرتبت تا حدی است که دست همت او ستارگان را به کف تواند آوردن. در دندان روزگار، نظم مکرمات او زینتی هرچه نیکوتر است. دیگر علما به اضافت با وی بر رقعہ ی فضل پیادگانند که فرزین نمی شوند. زمین از مرغزار فضل او آسمان است و آسمان از اثر چهل حسودان او زمین. سخن حاسدان او چون ودیعت دزدان است که هیچ کس قبول نکند...»^۲.

ص: ۸

جای دیگری هم از امام سدید الدین محمد حمصی رازی [درگذشته پس از ۵۸۳] یاد می کند که «به بقای امام سدید الدین چشم جهان منور شد و علم فلاسفه و مبتدعان نگون سار شد. جهان معصمی است که علم سدید الدین سوار آن است. تیر جعبه و سنگ منجنیق فضل او شد. دیوار ضلالت زیر و زبر کرد، و حمایل شمشیر جواز علم به جواهر درّ ثمین مرصع گردانید و تخته ی عدل در درگاه اسلام نشاند.»^۳

^۱. ذیل نفته المصذور، ص ۸۵

^۲. ذیل نفته المصذور، ص ۲۶۸. فهرست آثار او در الفهرست رازی، ص ۱۲۹ - ۱۳۰، و بیشتر در باره او در

طبقات اعلام شیعه قرن ششم، ص ۱۹۹ - ۲۰۰

^۳. ذیل نفته المصذور، ص ۳۰۵ - ۳۰۶

مرد دیوانی قمی دیگری که که ابورجا از او یاد کرده، و مشرف دیوان سلطان مسعود و مردی بسیار با نفوذ بوده، کمال ثابت بن ابی المجدین قمی است که اخبار فراوانی از وی در این کتاب آمده است. ۱۰. این کمال الدین، برادری داشت با نام معلی که «بر اطلاق، شاید گفتن که در عهد او از او فاضل تر نبود». وی قصیده ای (به عربی) دارد که دو بیت آن در باره بزرگ مرد وزیر قمی مجد الملک براوستانی است.^۲

اطلاعات و داده های بعدی مؤلف در باره کمال ثابت بسیار است و از جمله وقتی در حاشیه قرار گرفت، گفت: «به قم می روم بر عزم مطالعت اسباب خویش و خیراتی که کرده ام». ۳. صاحب نقض از جوامع که کمال ثابت در میان شهر قم ساخته بود یاد کرده است. ۴. البته میان این کمال ثابت و امیر سید مرتضی شرف الدین نقیب، رقابت بود. ابورجای قمی نوشته است: «و میان کمال ثابت و امیر سید مرتضی شرف الدین نقیب - قدس الله روحه -

ص: ۹

[۵۰۴ - ۵۶۶] که خاک قدم او توتیای چشم روزگار بود، به سبب املاک قم وحشت قدیم بود. ۵. نویسنده مرید این خاندان است و در باره سید مرتضی - جد این سید مرتضی شرف الدین که بحث او و اختلافش با کمال ثابت در میان بود - گوید: بسیار جباران قصد خانه سید مرتضی کردند و مقهور آمدند ... ابوعلی حاجب قصد سید مرتضی [م ۴۹۲] کرد، سرای او اکنون باغ اعقاب سید مرتضی است.^۶

گفتنی است که این سید مرتضی، از شاگردان شیخ طوسی بود و نقابت سادات ری در اختیار وی قرار داشت. و باز در جای دیگر به تفصیل در باره موقعیت این سید مرتضی

۱. ذیل نفته المصنوع، ص ۸۷، ۹۸ و بنگرید تعلیقات نقض، ج ۱، ص ۴۱۵ - ۴۲۱

۲. ذیل نفته المصنوع، ص ۱۰۷

۳. ذیل نفته المصنوع، ص ۱۴۴

۴. نقض، ص ۱۹۵، و بنگرید: تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۱۰ آقای مدرسی نوشته اند که این همان مسجد جامع قم است که در سال ۵۲۸ در اواخر روزگار طغرل دوم به پایان رسیده و تا به امروز به سلامت و رفعت بر جای مانده است.

۵. ذیل نفته المصنوع، ص ۱۴۵. شرح حال این نقیب را که در قم و ری و آمل نقابت داشت بنگرید در تعلیقات

دیوان قوامی رازی، ص ۱۹۳ - ۲۳۴.

۶. ذیل نفته المصنوع، ص ۱۴۶

نوشته و گفته است که «تاریخ باز هیچ علوی را در بزرگواری برابر او ندیدند». این همان است که پسرش، دختر خواجه نظام الملک را به زنی داشت. و پسرش «عزالدین یحیی که «در غزارت علم و تهذیب اخلاق، ثانی ندارد»^۱ و در نهایت داستان کمال ثابت که گویی خواسته نتیجه رفتار بد او را با این خاندان بنماید که گونه زندانی شد و در آنجا کشتند و گفتند که خود بمرد^۲.

به نظر ابورجا سهم، عراق - یعنی عراق عجم - در دولت سلجوقی بسیار زیاد بوده است: «دولت عراقیان ممتد گشت، دیوار قم و عمارت مسجد جامع شهر و مناره هاء آنجا ایشان کردند»^۳ همان جا از ابو الفضل عراقی یاد کرده^۴ همان که صاحب نقض در باره او

ص: ۱۰

نوشته است: امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر مقرب و محترم بود. باروی شهر ری و باروی قم و مسجد عتیق قم و مناره ها او فرمود و مشهد و قبه سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام او کرد و خیرات بی مر که به ذکر همه کتاب بیفزاید «^۵ جوامع که بوالفضل عراقی در بیرون شهر قم بنا کرده است»^۶ ابو رجای قمی در جای دیگر از ظهیرالدین ابو الفضل قمی یاد کرده که از دبیران برجسته بوده است: «دیوان انشا به اجل ظهیرالدین ابو الفضل، پسر زاده افضل الدین حسن بن فادا ر قمی تکیه گاه فضل و علم شد. جهانیان مدتی را مدید چشم به راه و گوش به در بودند تا چنان گوهری تاج او را بیاراید و کلاه و اقبال بر تارک سر ایشان نهد. در این عهد ذوقنون تر از او نیست. از خاندان علم بیرون آمده و در آشیان فضل تربیت یافته...»^۷.

^۱. ذیل نفعه المصنوع، ص ۱۴۹ - ۱۵۰

^۲. ذیل نفعه المصنوع، ص ۱۵۴ و شعری که در باره او گفته شده: ۱۵۶ - ۱۵۷

^۳. ذیل نفعه المصنوع، ص ۱۴۷

^۴. ذیل نفعه المصنوع، ص ۱۴

^۵. نقض، ص ۲۱۹ - ۲۲۳

^۶. نقض، ص ۱۹۵. استاد مدرسی نوشته اند که این ارجاع اشاره به مسجد جامع عتیق منسوب به امام حسن

عسکری (ع) دارد. تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۱۹

^۷. ذیل نفعه المصنوع، ص ۳۱۰

این افضل الدین ح سن بن فادار قمی، از برجستگان شیعی است که منتجب الدین ۱ از وی با عنوان الشیخ الادیب ... امام اللغه یاد کرده و در نقض از او با تعبیر ادیب ابو عبدالله افضل الدین حسن بن فادار قمی» یاد شده است.^۲

در باره دو فاضل قم گوید: «در قم، در این حال دو فاضل بیشتر نمی بینم: یکی افضل الدین پسر ماهابادی ۳ و یکی زین الدین محمد بن ابی نصر، خرده ریز و نواله افضل الدین جهانی مردم سیر کند و نسیم سحر او پشه جهل بیراکند. ابر دانش او گوهر بارد و درخت ص: ۱۱»

تربیت او بر اقلیمی سایه افکند.^۴

از دیگر وزیران و دبیران سلجوقی، اما قمی که ه ابورجا از او یاد کرده، ابوطاهر ممیسه است.^۵ این شخص، از روستای ویدهند قم بوده که به بغداد رفته، در دربار ملکشاه، متصدی متصدی دیوان عرض لشکر بوده، مدتی کار مرو به وی واگذار شده، و زمانی نایب حرم ترکان خاتون مادر سنجر شده و بسال ۵۱۵ وزارت او را بر عهده گرفته و یک سال بعد در ۲۵ محرم ۵۱۶ درگذشته است.^۶

گفتنی است که ابورجا که شیعی است، سخت بر ضد ملاحده است و پس از آوردن خبر کشته شدن المسترشد به دست باطنیان با این عبارت از آنها یاد کرده است که «امیر المؤمنین از بغداد که مسقط رأس او بود بیرون آمد تا سگان ملاحده را با وی هراش میسر شد».^۷ یک بار هم که از کشته شدن فخرالدین پسر معین الدین کاشی، والی ری از سوی سنجر و وزیر سلطان سلیمان بعدی که از مازندران آمده بود، توسط ملاحده یاد کرده می

^۱. الفهرست، ص ۵۱

^۲. نقض، ص ۲۱۳

^۳. در باره وی بنگرید الفهرست منتجب الدین که او را امام علامه (ص ۱۵) و «علم فی الادب، فقیه، صالح، ثقه» یاد کرده است (ص ۹۲) و نیز بنگرید: نقض، ۲۱۳.

^۴. ذیل نفته المصدور، ص ۳۲۹

^۵. ذیل نفته المصدور، ص ۱۱۵

^۶. ذیل نفته المصدور، ۱۱۵ - ۱۱۶ پاورقی و منابعی که آنجا در باره این شخص آمده است

^۷. ذیل نفته المصدور، ص ۹۰

نویسد: «او نیکونام بر دست ملاحده - خذلهم الله - شهید شد»^۱. تواند که این فخرالدین هم به حکم کاشی بودن شیعی بوده است. بماند که این دبیران، غالبا حساسیت مذهبی نداشته اند و بروزی در این زمینه از خود نشان نمی داده اند.

ابورجاء در همین دوره، از قاضی قم با نام ابوالبراهیم بابویه یاد کرده که «چهار صد ساله خانه علم داشت و چهل سال به سر سالی متولی قضا بود»^۲. این همان شخصی است که ص: ۱۲

عبدالجلیل رازی هم در باره او نوشته است: «قاضی ابوالبراهیم بابویی پنجاه سال در قم بر مذهب اهل البیت حکم راند و فتوا نوشت و اکنون بیست سال است که زین الدین امیره شرف شاه است حاکم و مفتی»^۳. یک قمی دیگر که از او یاد شده ظهیر الدین عبدالعزیز مانکجه قمی است که در باره قاضی قم قصیده ای به عربی سروده که دو بیت آن را آورده است. این ظهیرالدین از بزرگان قم بوده و مدرسه ای در این شهر داشته که عبدالجلیل از آن یاد کرده است.^۴

از همه جالب تر آن که وی در اواخر کتاب، اعتراف می کند که تنها اندکی از قمی های فاضل را یاد کرده است: «فضلاء قم را که در این پنجاه شصت سال بودند و در اثناء سخن ذکر ایشان نیامد، جلوه می باید کرد تا با فضلاء قم مذکور شدند عدیل شوند». سپس نام عده ای را آورده است:

نظام الملک ابوطاهر بن شاذان که وزیر فارس بود ... اوحدالدین ابو ثابت برادر شرف الدین ابوطاهر ممیسه که وزیر سلطان سنجر بود ... صفی الدین ابوالفضل که در عهد سلطان محمد بن ملکشاه نایب دیوان استیفا بود... مهذب الدین ابوطالب کمنج را که علم و ثروت و مروت بر قطار بود. مادر جهان به چنان پسری مباحات می نمود. فضل او در دبیرستان علم تخته زرین بود ... برادرش ابوسعید کمنج، سعد فلک علم بود و کوه زمین فضل... ناصح الدین

^۱. ذیل نفته المصدور، ص ۲۱۳

^۲. ذیل نفته المصدور، ص ۱۰۵ - ۱۰۶

^۳. نقض، ص ۴۲۹

^۴. نقض، ص ۱۰۰

ابوجعفر کمنج^۱.. خطیر الدین عبدالعزیز اسکجه در وفور فضل چون کعبتین همه نقش بود و
ص: ۱۳

چون آینه همه روی ... ابوطاهر در تصفح علوم چون قطائف همه چشم بود . درخت
دانش او سر بر فلک داشت ... ابوالحسین کیله باروی شهرستان علم بود و قلادت های فضل
او چون ستاره های رخشان و درفشان ... ابوشجاع شمامه ... قارون فضل بود ... این
جماعت چون هفتو رنگ، همه پای یک دیگر بودند . در علم چون پنجه بربط ساز طرب
آمدند. زمانه باد عالم و جاهل نبشاند. یک یک پی کاروان آخرت برگرفتند. ما هم گرد پای
آن حوض می گردیم، اما وقت را بر آستان تمنی می نهیم و به تذکر گذشتگان تعللی می
کنیم... در این حال، در قم، فذلک حساب فضلاء، زین الدین محمد بن ابی نصر است . اباً
عن جد از خاندان علم و فضل . «۲ این همه آگاهی ه ا در باره اهمیت جایگاه قمی ها در
دستگاه دیوانی سلجوقی و شگفتی آفرین است.

نویسنده آگاهی هایی هم در باره سادات همدان داده و از فراز و نشیب هایی که در
زندگی داشته اند یاد کرده است . ۳ یک اطلاع وی در باره آنها چنین است : «پدر سید
ابوهاشم، سید ابوالفضل، و جد او سید ابوالحسن، دسته گل علم و ارغوان فضل بودند . سید
ابوالفضل را شعر نیست، مجلدی از رسائل تازی هست . سید ابوالحسن شاعر متبحر بود . از
معاصی اجتناب می نمود و خواطر جهانیان به ارادت او متعلق . پس از سید رضی موسوی و
ابن طباطبا، از علویان، شاعرتر از وی نبود ... شهر آزر می دختر وزیر صاحب اسماعیل بن
عباد، زن او بود. شهر آزر می، کریمه الطرفین بود. مادر او دختر شیخ الدوله ابوالفضائل وثابی
کاشی بود.... شرف اینان به رسول و وصی و بتول - صلی الله علیه و رضی عنهما - و وصول
حد ایشان به سدره المنتهی بود...»^۴

^۱ . در نقض ص ۲۲۲ از وی یاد شده است. استاد مدرسی نوشته است: خاندان کمنج که نام چهارتن از مردمان آن
در بالا (ذیل نفته المصدور) یاد شده از خاندان های قدیم علمی قم بود. این شهر آشوب در مناقب ۱۲/۱ می گوید که
کتابهای شیخ مفید، دانشمند بزرگ شیعه را از دو برادر ابوجعفر و ابوالقاسم ابن کمنج فرا گرفته است

^۲ . ذیل نفته المصدور، ص ۳۳۰ - ۳۳۴

^۳ . ذیل نفته المصدور، ص ۱۶۹ - ۱۷۰

^۴ . ذیل نفته المصدور، ص ۱۷۰ - ۱۷۱

ص: ۱۴

ابو رجای قمی از مکین الدین ابوالفخر یاد کرده که مدتها در ری از قبل سلطان سنجر حاکم بود: «خیرتر از او در دوران عهد نبود. املاکی فراوان و نعمت بسیار داشت. صاحب مروت عجب بود». ۱. این همان است که در نقض، او را از رجال دیوانی شیعه در دولت سجّلوقی دانسته جایی می نویسد: «نگارنده النقض را روزی به سرای فخرالدین در ری نوبت مجلس بود و رضی الدین ابوسعید ورامینی و مکین بوالفخر قمی در مجلس بودند». ۲. یکجا هم به بیتی عربی از ابوجعفر قمی (محمد بن جعفر قمی از کاتبان دیوان و مقیم نیشابور) استناد جسته است که گفت: ظلموه إذ وضعوا دواءً عنده / فلديه يوضع معولاً او منجل. ۳.

یک دبیر را هم از جای دیگری معرفی کنیم: او ابوالفضل بلاشانی بود که نامش اسعد بن موسی بود. ذهبی او را به دینداری، کمی ظلم، و عدم خونریزی ستوده است. ذهبی می گوید کار وی در دولت ملکشاهی بالا گرفت و از باطنیه در رسیدن به مقاصدش استفا ده می کرد (اتهام). وقتی امیر برسق کشته شد، فرزندان او وی را متهم کردند. برکیارق حاضر به تسلیم او نبود، تا بالاخره وی را از او گرفتند و کشتند. ذهبی می گوید: «وکان شیعیاً قد أعدّ کفنه فیه تربة». وی شیعی بود و کفنش را که در آن تربت بوده آم داده کرده بود. وی در ۱۲ رمضان سال ۴۹۲ کشته شد. ۴.

ذهبی همچنین از ابوالمظفر علی بن علی بن حسن بن رزبهان فارسی (م ۶۰۱) یاد کرده است که «کان رئیساً، جلیلاً، کاتباً، ذا رأی و شهامة». وی در سال ۵۵۰ در وقتی که سلطان

ص: ۱۵

سلیمان بر بغداد تسلط یافت، وزارت وی را داشت. سپس در باره او می نویسد: «وکان صبوراً عاقلاً شیعیاً». در اواخر عمر هم فقیر و محتاج شد.^۵

۱. ذیل نفته المصنوع، ص ۲۱۴

۲. نقض، ص ۴۵، ۲۲۱، و بنگرید تعلیقات نقض، ج ۲، ص ۷۷۱-۷۷۳

۳. ذیل نفته المصنوع، ص ۲۲۵

۴. تاریخ الاسلام، ج ۳۴، ص ۱۳۵

۵. تاریخ الاسلام، ج ۴۳، ص ۶۶

در اینجا باید به عامل مهمی که نقشی بسزا در حفظ شیعه در ری داشت، بپردازیم. این عامل چیزی جز تسامح شیعیان در برابر سنیان متعصب حاکم نبوده، تسامحی که از شدت فشار بر شیعیان کاسته است. در بلوه شیعه، چنین قاعده ای را باید پذیرفت؛ در شرایطی که در کنار جامعه اهل سنت می زیسته با آنان تقابل فرهنگی داشته، تن به نوعی همزیستی مسالمت آمیز داده و از اصرار بر مسائل خاصی که حساسیت داشته خودداری می کرده است. در برابر، زمانی که در شرایطی قرار داشته که تنه خودش بوده و بس، از وضعیت مذکور فاصله می گرفته است. می توان بطور تقریبی گفت که اصولی گری و اخباری گری در شیعه به ترتیب و تا اندازه ای محصول همین دو وضعیت بوده است.

شرائط حاکم بر ری از نوع اول بود. شیعیان در محیطی زندگی می کردند که سنیان فراوان بودند، حکومت از آن سنیان بود و عالمان زیادی از اهل سنت در آن می زیستند. طبعاً شیعه به همان دلیلی که گذشت، از روی تسامح برخورد می کرد، و گاه به عنوان تقیه، این تسامح شدت می یافت.